

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث دیروز به مناسبتی که مرحوم آقای خویی دارند، چون این عبارت را مرحوم شیخ ندارند، وارد بحث سهم امام شدند به نقل از جواهر. که درست است مالک این مال معین است، و حضرت بقیه الله (عج) است، لکن چون لا یمکن الوصول الیه و ایصاله الیه، حکمش حکم مجهول المالک می شود و یتصدق به.

یک بحث کبرویش بود، که اگر مالک معلوم باشد، لکن نتوانیم ایصال بکنیم، حکمش حکم مجهول است یا نه؟ ما عرض کردیم مشکل است انصافاً، طبق قواعدی را که تقریب کردیم، حالا اگر درست باشد یا نباشد، این کار کار مشکلی است. ظاهراً حکم مجهول المالک ندارد، رجوع به حاکم باید بشود، آن هم به عنوان ولی غائب. این مال این.

و اما مسئله خصوص سهم امام (ع) به تعبیر ایشان، غیر از اینکه حالا آن بحث اولی که آیا واقعا دو سهم است، سهم سادات و سهم امام (ع). چون عرض کردم عده ای از فقهای ما که روایت هم داریم، خمس را در زمان غیبت حتی در زمان حضور، کلاً از سهم سادات می دانند، به سادات داده بشود.

در مقابل هم باز یک فکری پیدا شد که کلاً سهم امام (ع) است. می تواند فقیه در همه اش به عنوان سهم امام (ع) همه اش را به غیر از سید بدهد.

و روایاتی که تقسیم می کند حتی شش تا، چند تا روایت داریم. بیش از یکی است. که شش سهم می شود و سه سهم این طرف، سه سهم آن طرف، لکن به لحاظ سند خیلی نفی نیستند. مشکلی سندی دارند. حالا وارد آن بحثهایش چون جایش اینجا نیست، طبیعتاً هم وارد آن بحث نمی شویم. این راجع به اصل مطلب.

اما حالا بنابر اینکه این مطلب کاملاً معروف شده، بنابر این آیا این مطلب که مثلاً سهم مبارک، یا بنابر مبانی قبلی حتی، بنابر این که سهم امام (ع) باشد یک مبنایش، آیا از مجهول المالک است؟ عرض کردیم که تعبیر شاید درستی نباشد هم به لحاظ عقایدی حالا ما احترام صاحب جواهر، چون صاحب جواهر یک جای دیگری هم یک مشکل عقایدی دارد. در بحث کر متعرض این نکته شده که بین وزن و بین مساحت که در روایت آمده، تغییر پیدا می شود، اختلاف پیدا می شود. الان هم هست در رساله ها غالباً وزن ۳۷۸ کیلو یا ۸۷ کیلو یک چنین

چیزی نوشتند وزن آب را. و به مساحت خب نوشتند یا سه و نیم در سه و نیم، یا سه در سه در سه، حالا هر جوری که ضبط شده. مربع باشد یا به صورت استوانه‌ای باشد.

خب طبیعی هم هست یعنی که آب دارای وزن های مختلف باشد، چون تقریباً اینجوری است که آب خالص نداریم. آب همراه املاحی است. الان هم تا آن جایی که من خبر دارم البته این خبر من خیلی تام نیست، در هیچ جای دنیا آب را کسی به کیلو نمی‌فروشد. لیتر هم حجم است. عرض کردم سنگینی شیء یا به لغت عربی کثافت شیء، کثافت به معنای سنگینی،

س: چگالی

ج: هان، چگالی شیء را اگر در نظر بگیرند، می‌شود موزون. حجمش را در نظر بگیرند می‌شود مکیل. مکیل و موزون فرقی این است. بعضی از چیزها به لحاظ سنگینی رویش حساب می‌کنند، می‌شود موزون. و عده‌ای هم در ارتکازات عقلایی روی حجمش حساب می‌کنند. البته قابل انتقال هم هست. یک آیه قرآن نیست به اصطلاح ماها. مثلاً فرض کنید شیر به طور طبیعی جزو مکیل است، لیتر حساب می‌کنند. اما ممکن است به وزن هم بفروشند یک کیلو شیر دو کیلو شیر جابجا بشود. تخم مرغ به طور طبیعی مثلاً معدود است، اما ممکن است با وزن هم حساب بکنند. چون معدود داریم، مکیل، موزون. این ضوابطی که عرض کردیم.

حالا انشاء الله چون در بحث مکاسب هم خواهد آمد، نمی‌دانیم حالا کی خواهد آمد. بین فقهای ما بیشتر معروف است که اصل، در اینها وزن است، کیل قائم مقامش می‌شود. شاید در تاریخ بشر به عکس باشد. اصل کیل باشد بعد وزن پیدا شده است.

حالا عرض کردم چون این بحثها را باید در محل خودش توضیح بدهیم، الان هم که الان هست، لیتر که احتمالاً رطل بود، رطل عربی بوده، طبلی بوده لیتر شده، خود رطل عربی هم وزن است و هم کیل است. یکی از منشأهای اشتباه این است. اصلاً این که رطل در روایات آمده، هم کیل است و هم وزن است. آب الی الان در زمان ما جزو مکیل است اصلاً آب جزو موزون حساب نمی‌شود. هیچ وقت آب را به کیلو نمی‌فروشند. یا به همین لیتر، همین آبهای معدنی به لیتر است، یا به متر مکتعب است مثل آب های لوله کشی، یا در خیلی از دهات به ساعت است، یا مثلاً عده‌ای فنجان و منجان و چیزهای دیگر داشتند قدیمی‌ها. هیچ وقت آب را به وزن حساب نکردند، چون عقلایی نیست اصلاً آب را به وزن حساب کردن، به خاطر اختلافی که دارند میاح با همدیگر به لحاظ اولاً خود آب به لحاظ سردی و گرمی و زنش عوض می‌شود. ثانیاً چون مخلوط دارد، آب غیر مخلوط ما نداریم، مگر آب در عرش اعلا باشد، چون مخلوط دارد، به حسب آن مقدار مخلوطی که همراهش هست، و زنش فرق می‌کند.

اعتقادشان این است که در حد چهار درجه بالای صفر همین درجه سانتی گراد، آب وزن طبیعی اش را پیدا می کند. کمتر و بیشتر وزنش کم و زیاد می شود. لذا این جناب گرم را که حساب کردند، گرم را الان غربی ها به این معنا یا گرام یا جرام، عرب ها قرام جرام، اینها می گویند، این در یونان باستان هم بود، این جدید نیست. این وزنی که برایش دادند جدید است.

یک میلی متر آب مکعب، به اصطلاح مکعب آب مقطر را در چهار درجه حرارت یک گرم، که هزار تایش بشود یک کیلوگرم. چون در چهار درجه می گویند آن وزن طبیعی خودش را پیدا می کند.

بله، ظاهرا به استثنای کتب رساله عملیه ما که توش وزن برای آب نوشتند، برای آب وزن متعارف نیست. همین فقط در کتابهای ما آمده است.

به هر حال وارد این بحث هم نشویم. خب این اختلاف طبیعی هم هست دیگر. ممکن است به حسب حجم که سه وجب در، آن حجم است دیگر که مکیل است. سه وجب در سه وجب در سه وجب، ممکن است به حسب حجم کر بشود اما به حسب وزن نشود و بالعکس. این بحثی است که دارند آقایان که اختلاف بین وزن و حجم شد، و وجب شد، کدام یکی اعتبار دارند؟

مرحوم صاحب جواهر دیگر حالا ظاهرا از قلم ایشان اصلا یک تعبیری که مثلاً ائمه (ع) نمی دانستند که اینها اختلاف پیدا می کند. خیلی غرض تعبیر عجیبی است از مقام مرحوم صاحب جواهر قدس الله. البته مرحوم آشیخ محمد رضای مظفر هم در اینجا با اینکه کتاب تعلیقه ایشان نیست، یک حاشیه مفصل دو سه صفحه نوشته در همین مبحث کر و به ایشان حمله شده به صاحب جواهر.

علی ای حال کیف ما کان شأن خب ایشان اجل است دیگر. حالا بشر محل سهو و اشتباه و محل این جور چیزهاست.

این مطلبی که ایشان فرمودند در اینجا که مجهول المالک خب روی جهات مختلف تعبیر خوبی نیست. حتی مثلاً فرض کنید روی اعتباراتی که امروز در جامعه هست، بیایند بگویند مثلاً بیست درصد شما یک مالیات بیست درصد را قرار بدهید، بعد بگویند مجهول المالک است. بدهید به فقرا مثلاً صدقه بدهید، علی ای حال این اصلاً تعبیری است که نه به تعبیرات امروز اقتصادی خیلی مناسب است و نه خودش فی نفسه و شأن اهل بیت (ع) هم اجل از این حرفهاست.

ما دیروز یک مقدمه ای راجع به تاریخ خمس عرض کردیم. عرض کردیم خمس در عرب قبل از اسلام هم وجود داشت. البته غیر از عرب قبل از اسلام، ما در متون تاریخی هم خمس را داریم. مربوط به نه جزیره العرب است، نه به قبل از اسلام مربوط می شود. لکن در خیلی از آنها خمس یک نحوه صدقه است اصولاً. یک صدقه ای است که به فقرا داده می شد.

عرض کردیم نکته‌اش هم این بود که بشر می‌آمد حساب می‌کرد که از هر پنج انگشت یکی برای خدا. حالا مراد هم از خدا یعنی یک مفهوم عالی، حالا می‌خواهد خدا تصور بکند، یا معبد تصور بکند، یا کاهن تصور بکند، یا جامعه تصور بکند، یا پرچم مثل امروز زیر پرچم. به هر حال یا از ده تا انگشت یکی. این نحوه صدقه به خمس و عشر در زندگی بشر متعارف بوده است. ما متون تاریخی داریم که توش کلمه خمس به کار برده شده است.

و در دنیای اسلام ما یک روایتی هست که عبد المطلب وجد کنزا فاخرج خمسة، آن خمس در آنجا همین صدقه، آن خمسی که مربوط به عبد المطلب است، و خیال شده که مثلاً اصل خمس بر می‌گردد به عبد المطلب نه آن طور نیست. آن اصلاً به معنای صدقه است. ما آنچه که داشتیم در عرب قبل از اسلام که شأن حاکم بود و خاندان حاکم، آن اسمش مربع بود، که توسط آیه مبارکه تبدیل به خمس شد. البته آیه مبارکه اولش دارد (فان لله خمسة) اولش لفظ الله به کار برده شده، خمس بعدش آمده است. لذا بعضی این را جدا کردند و گفتند این لله تشریفاتی است. بعد پنج سهم است. اگر با لله حساب کنیم شش سهم می‌شود. حالا وارد بحث خمس نشوم چون جایش اینجا نیست.

پس بنابراین یک چیزی در اصل کتاب و اصل فریضه الهی بود و آن خمس غنائم بود. حتی اگر غنائم را غنائم دار الحرب بزنیم. این اصل ما فرض الله بود. و سالش هم تقریباً طبق شواهد ما واضح است. یعنی در ماه رمضان سال دوم هجرت. در آن زمان در جنگ بدر، آیات به اصطلاح انفال سوره انفال نازل شد، و جعل، خمس را در آنجا مطرح کردند.

و آیه (خذ من اموالهم صدقة) این در سال هشتم است. در ماه رمضان هم هست تصادفاً. ماه رمضان سال هشتم. لذا خوب دقت بکنید. خمسی که رسول الله (ص) گرفتند قبل از صدقه است، قبل از زکات است. اصلاً خمس به لحاظ تاریخی، زکات به عنوان صدقه در آیات مکی هم داریم. (اقیم الصلاة و آتوا الزكاة)، اما زکات به عنوان مالیات اجتماعی که رسول الله (ص) بگیرد منحصر به همین آیه است، (خذ من اموالهم). آیات زکات زیاد است. آتوا الزكاة زیاد است، یؤتون الزكاة، یؤة الزكاة. ولكن آیه‌ای که مربوط به اخذ است همین است، غیر از این دیگر نداریم. (خذ من اموالهم صدقة) فقط همین یک آیه مبارکه است که این هم در شواهد موجود، در ماه رمضان سال هشتم نازل شد. عید فطر همان سال پیغمبر (ص) زکات فطره گرفتند. در روایت داریم که اول زکاتی را که پیغمبر (ص) گرفتند زکات فطره بود.

بعد چون یک سال فرصت دادند تا سال بعد فرستادند ماه رمضان سال نهم زکات اموال را جمع کردند و دهم. این دو سال را پیغمبر اکرم (ص) جمع کردند. سال یازدهم هم که ایشان در به اصطلاح ماه صفر ارتحال ایشان است. سال بعدی را همین جریان ابوبکر و نمی دانم فلان و اصحاب رده و گفتند زکات نمی دهیم و صدقه نمی دهیم و آن قصه خیلی احتیاج به کار دارد. خیلی توش قر و قاطی شده است.

علی ای حال این را من فعلا وارد نشویم. خمس به لحاظ اجرایی و به لحاظ مالیاتی مقدم بر زکات است. این راجع به آنچه که به اصطلاح در خلال بحث قبلی کرارا عرض کردیم به عنوان فریضه و سنت. آن که فریضه بود، عنوان فاعلموا انما غنمتم بود. بعد پیغمبر (ص) این را هم به عنوان سنت اضافه کردند. البته روایاتی که در باب رکاز است، عنوان رکاز را پیغمبر (ص) در آن خمس قرار دادند، خیلی زیاد است یعنی شاید ده ها روایت در کتب اهل سنت فعلا موجود است. در بعضی و فی الركاز خمس و در بعضی و قضا فی الركاز الخمس؛ عرض کردیم کلمه قضا در روایات مبارکه، خود آیه هم داریم، چیست آیه، لیس لمومن و لا مومنة، اذا قضا الله و رسوله، این قضا در خود قرآن هم آمده است. لکن در روایات قضا به معنای سنن رسول الله (ص) است. البته قضا در روایات رسول الله (ص) مطلق است. سنن موقت و سنن دائم. قضا رسول الله (ص) سنن دائم. همان سنن را ما اصطلاحا در مقابل فریضه.

آن وقت سنتی را که پیغمبر (ص) قرار دادند رکاز است. چون سنت رابطه دارد با فریضه، طبیعتاً رکاز از مصادیق غنیمت حساب شده است. این نکته را نمی دانم دقت کردید یا نه؟ اگر شما غنائم و رکاز را دو تا عنوان مستقل بگیرید آنوقت مثلاً بگویید در عناوین دیگر کجا مثلاً خمس هست. اما رکاز را به عنوان سنت و به عنوان مکمل فریضه حساب کردیم، پس در حقیقت در سنت پیغمبر (ص)، در سنت مصرح به رسول الله (ص) رکاز به عنوان یکی از مصادیق غنیمت است.

س: یعنی نسبت تفسیری دارد نسبت به آیه

ج: آهان

و لذا ابن حزم

س: رکاز با غنیمت در عرف خیلی فرق دارد؟

ج: رکاز چه هست که حالا فرق بکند؟

س: مثلاً گنجی یا

ج: خب گنج غنیمت است دیگر خب چه فرقی می کند؟

س: غنیمت آن است که دار الحرب باشد

ج: خب آن هم مثل همان است دیگر. زحمت کشیده زمین را کنده درآورده است.

س: خیلی فرق می کند

ج: البته رکاز را به معنای معدن هم گفتند. قطعی نیست که گنج باشد.

س: معدن باشد با

ج: با زحمات زیاد تا بتواند آهن در بیاورد یا مس در بیاورد یا طلا از معدنش در بیاورد.

لذا مثل ابن حزم در المحلا، وقتی بحث رکاز را مطرح می کند، می گوید و ایضا یشمله قوله تعالی واعلموا انما غنمتم؛ چون می دانید دیگر ابن حزم خیلی به اصطلاح اخباری صرف است. یعنی دقیقا به متون اخبار فتوا می دهد. به اصطلاح ظاهری های اهل سنت مثل اخباری ما هستند بلکه از اخباری ما تندتر هستند انصافا. صد رحمت به اخباری. خیلی تند است ابن حزم. عجیب این است که ابن حزم در اینجا با اینکه خیلی ظاهری است، ایشان در باب رکاز را ارجاع به غنیمت می دهد. اگر کتاب ابن حزم محلا باشد در باب سیر

س: ماده غنیمت به معنای همان سود است نه معنای دار الحرب. معنای لغوی اش آنجوری می گیرد نمی گیرد؟

ج: عرض کنم که حالا اگر اجازه بدهید من کمی صحبت بکنم. بعد اگر اشکالی بود بعد بگذارید.

پس یک مسئله خوب دقت بکنید من چه راهی را می روم. می خواهم نحوه کیفیت اجتهاد را در دنیای اسلام هم برایتان بگویم.

لذا یک اجتهاد این بود که غنیمت که فرض کنید مثلا غنائم دار الحرب یک عنوانی است در قرآن آمده، یک عنوان هم در سنت آمده که روایاتش زیاد است. اصلا یکی از آقایان روایت رکاز را استخراج کردند سابقا آوردند، شاید سی تا چهل تا روایت است، خیلی زیاد است. و قضا فی الرکاز خمس. چون اهل سنت بحث داشتند.

یک تفسیر دیگر این بود که نه این در حقیقت سنت رسول الله (ص) است. و سنت عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا، در باب محرمات یک جور است، در باب واجبات یک جور است. در باب واجبات توسعه داده می شود، زیادتر می شود. و تکمیل می شود. دقت کنید. در باب واجبات این تکمیل می شود. یعنی خداوند متعال غنیمت را قرار داد. پیغمبر (ص) هم فرمودند که رکاز، رکز خودش به معنای ثبت

است، مرکز هم برای همین می گویند. می گویند مرکز اینجاست، چون ثابت است شما دورش می چرخید. مرکز دایره هم برای همین، کلمه رکز بله، دارد ان الدیر رکز بین القلة و الصلة، آن رکز یعنی فشار بده روی این دو تا نقطه فقط راه دیگری نمی خواهد قرار بدهید.

رکاز مالی است که ثابت است، تکان نمی خورد. خب معدن هم مالی است که ثابت است در زمین، تکان نمی خورد. گنج هم مالی است ثابت است. الان من به لحاظ نسبت یادم رفته، می دانم بین اهل کوفه و مدینه هم در این جهت اختلاف بود. حدیث را قبول داشتند. حالا اهل مدینه می گفت رکاز یعنی گنج. اهل کوفه می گفتند رکاز یعنی معدن. حالایا چپه این که من می دانم بین این دو تا هست.

س: ظاهرا عراقی ها می گفتند هر معدنی، حجازی ها می گفتند مال مدفون پیش از اسلام

ج: همان، پس می شود گنج. عرض کردم آن که من الان نقل کردم.

آن وقت در روایات اهل بیت (ع) هر دو آمده است. ببینید دقت بکنید، این یک بحثی بود اصلا در فقه اسلامی که فقیه وقتی لسان ادله را نگاه می کند، ولو سیصد سال بعد، نیابند بگویند شما این معنایی که گفتید از کجا گفتید. نه ولو سیصد سال بعد. وقتی بیاید بین لسان ادله نگاه می کند، استظهار یک معنا می کند. یعنی وقتی می آید آیه مبارکه فرض کنید غنائم دار الحرب، واعلموا انما غنمتم می شود. و سنت رسول الله (ص) که رکاز، آن وقت اینها را هم ربط می دهد به هم. دو تا عنوان جدا نمی بیند. اینها را به هم ربط می دهد.

می گوید در حقیقت پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه که در باب رکاز فرمودند خمس هست، چون این به جعل رسول الله (ص) به جعل رسول الله (ص) دقت بکنید، به جعل رسول الله (ص) از مصادیق غنیمت است. غنیمت هم در لغت با مجموعه شواهدش که حالا نمی خواهم چون وارد بحث خمس نمی خواهیم بشویم. ظاهرا سود نیست که ما به سود الان تعریف می کنیم یا ربح. ظاهرا مقداری از درآمد انسان از سود انسان که ما به الازاء ندارد. اصطلاحا ظاهرا غنیمت این باشد. یعنی اگر شما فرض کنید یک فرشی را خریدید من باب مثال به صد هزار تومان، یک هفته هم گذشت، عرضه کردید به صد و پنجاه هزار تومان فروختید. این پنجاه هزار تومان غنیمت نیست. سود هست، غنیمت نیست. البته در بحث های مالیاتی که بشر دارد، این که مالیات بر چه باشد، بعضی بر همان فروش می گیرند، صد و پنجاه. البته مالیات بر فروش خواهی نخواهی می آید نسبتش پایین مثلا سه درصد چهار درصد. بعضی مالیات بر ربح می گیرند، بر سود که پنجاه هزار تومان است.

از ظاهر آیه مبارکه از ظاهر روایات ما این در می آید که غنیمت سود نیست.

س: مفتی به دست آمده

ج: نه مفتی هم نیست، زحمت کشیده. آنچه که ما به الازا دارد، آن غنیمت نیست ولو درآمد است. آنچه که ما به الازا ندارد، درآمدی که ما به الازا نبوده است. فرض کنید مثلاً یک هفته ایشان غذا خورده زندگی کرده، در این یک هفته سی هزار تومان خرجش بوده، این پنجاه هزار تومان ربح هست، اما از این پنجاه هزار تومان، سی هزار تومانش هزینه زندگی او بوده است. این کم می شود، آن که به عنوان غنیمت قرار می گیرد عبارت است از بیست هزار تومان. آن بیست هزار تومان که ما به الازاء ندارد. این را اصطلاحاً در می آید از مجموع آیات و روایات، از مجموع شواهد تاریخی و خود روایات، آیات نه، و خود روایات که این غنیمت است.

مثلاً شما برای درآوردن گنج مبلغی را خرج کردید، زحمتی کشیدید. آن مبلغی را که هزینه کردید آن غنیمت نیست. آن کل گنج غنیمت نیست. آن مقداری که هزینه شده، خارج می شود، آن زائدش می شود غنیمت.

گنج همین طور است، معدن همین طور است و الی آخره. مواردی که هست این طور است. آن وقت اگر گفتیم فی الرکاز الخمس، به این معنا می شود که شما اگر زحمت کشیدید این گنج را درآوردید آن پولی که زحمت کشیده شده، استثناء باید بشود، نه کل آن پول غنیمت باشد.

پس بنابراین این تفکر کلی دنیای اسلام بود، یعنی خاص به اهل بیت (ع) نداشت. یک: آیا ما رکاز را جدای از آیه غنیمت بدانیم یا چون سنت رسول الله (ص) است، شارح و موسع غنیمت بدانیم؟ که اگر شما غیر از غنائم دار الحرب اگر رکازی هم به دست آوردید آن هم مثل غنائم دار الحرب است.

ببینید تا شد غنائم دار الحرب، آن وقت این طبیعی بود که فقهای اسلام یک قسم های دیگری را هم به عنوان غنیمت بگویند ولو در سنت ذکر نشده است. چون عرض کردیم این یک ترتیبی بود که دو جور سنت می شد. در حقیقت سنت اگر دقت بکنید دو جور است. یک جور سنت نمی دانم دقت می کنید؟ این یک تاریخ دقیق از فقهای اسلام است که خیلی برایش باید فکر بکنیم. یک جورش مثل اینجا که صراحتاً می فرماید فی الرکاز الخمس، چون این نحو برخورد تا حالا نشد. من توضیح بدهم. این به اصطلاح سنت مصرح است به اصطلاح.

خب این هم می آمدند نحوه بحث این بود که آیا این ثابت است یا ثابت نیست؟ وجوب است؟ استحباب است؟ آیا این جزو غنیمت است؟ عنوان مستقل است؟ آن یک موضوع است؟ این نحوه بحث هایی این.

بحث دوم این بود که مادام ما آمدیم فهمیدیم عنوان غنیمت بوده، و پیغمبر اکرم (ص) از غنائم دار الحرب توسعه دادند به غنائم دیگری مثل رکاز، مثل معدن، مثل گنج. می آمدند می گفتند فقیه می تواند بگوید من از این می فهمم که غنیمت یک عنوان عامی است. بیش از عنوان

همانطور که رسول الله (ص) جعل فرمودند، این دومی استظهار بود. این دومی اجتهاد بود. روشن شد؟ این دومی اجتهاد بود. یعنی پیغمبر (ص) در، این قسم دوم سنت بود.

و لذا در این قسم دوم سنت غالباً هم فقیه می گوید انی احب لک ان تفعل کذا؛ انی ارا لک، البته به قسم اول هم گاهی می گفتند. این اختلاف تعبیری که در روایات آمده، یکره له ذلک، ینبغی ان یفعله، این ینبغی کنایه بود از سنت ولو واجب بود. مثلاً ما در باره اهل عرب که قبل از اسلام بود، وقتی احرام می بستند، یعنی آماده احرام، آماده حج می شدند که تقلید یا اشعار بود، از خانه هایشان بود دیگر. از خانه هایشان شتر را تقلید می کرد یا اشعار، یک کمی خونی می کردند که این شتر مال قربانی است. چون عرب جاهلی احرام نداشت. با همان لباس می آمد. عرب جاهلی با لباس می آمد اما آمادگی احرامش به این بود که شتری را یا خون مالی می کرد که اشعار کرد، یا یک نعل کهنه ای به گردنش آویزان می کرد که تقلید بود. یک چیزی مثلاً علامت اینکه اینها از خانه شان آماده شدند برای احرام.

در مکه که می آمدند آنجا وقتی احرام، وقت طواف، لباس هایشان را می کردند، با دو تا لباس، با دو تا پارچه مثل همین که الان ما لباس احرام داریم، آن وقت طواف را با آن انجام می دادند. می گفتند ما در این لباسها گناه کردیم، با لباسی که در آنها گناه کردیم، مثلاً طواف نکنیم.

خیلی از مظاهرشان حتی لبیک هم داشتند، از خانه هایشان در می آمدند لبیک می گفتند. که عرض کردم لبیکشان هم شرک آلود بود که سابقاً توضیحش را دادیم. آن وقت می آمدند آنجا لباس می پوشیدند در خود قبل از طواف، لباس می پوشیدند و لذا یکی از کارهایی هم که عمر در مکه بود کرد، دیگر الان هم نیست در مکه، این بود که عده ای از افراد مثلاً دویست تا سیصد تا چهارصد تا لباس احرام در خانه شان داشتند. اینها که می آمدند به اینها مثلاً اجاره، عاریه می دادند، اجاره می دادند. مثلاً یک طواف بکنند این قدر از آنها می گرفتند. و حتی جنبه های چیز داشت، جنبه های آشنایی داشت. مثلاً عشیره بنی فلان از این می گرفتند، عشیره بنی فلان از او می گرفتند. این بود این متعارف بود یک چیز...

آن وقت در اسلام پیغمبر اکرم (ص) محل آمادگی حج را از مواقیت قرار دادند. چون مواقیت کار حضرت ابراهیم (ع) نبود. کار حضرت ابراهیم (ع) حدود حرم است. حضرت ابراهیم (ع) حدود حرم را مشخص کردند. پیغمبر اکرم (ص) مواقیت را مشخص کردند. این سنت رسول الله (ص) است.

لذا این بحث هم مطرح شد از زمان عمر مطرح شد اما شدتش زمان عثمان شد. که خب حالا پیغمبر (ص) گفته از میقات احرام ببندید، من می خواهم قبل از میقات احرام ببندم. دقت می کنید؟ این بحث از زمان عمر هم شروع شد. اما نمی دانم چرا خیلی حساسیت نشان داده نشد. در زمان عثمان دیگر خیلی اختلاف سلیقه آنجا زیاد بالا گرفت. شدت پیدا کرد.

عثمان عقیده اش این بود که باید از میقات احرام بست. عده دیگری می گفتند نه اشکال ندارد قبل از میقات هم می شود احرام بست. سنت رسول الله (ص) هست. آن وقت در روایات ما دقت بکنید، لا ینبغی لک ان تحرّم الا من المواقیت التي وقتها، تعبیر ینبغی دارد اصلا. این تعبیر ینبغی اشاره به سنت است. نه لا ینبغی یعنی مستحب است. لازم است. احرام قبل از میقات باطل است. لا ینبغی لک ان تحرّم الا من المواقیت التي وقتها رسول الله (ص). این لا ینبغی یک نوع تعبیری بوده. این که به این معنا که این حکم، حکم سنت است. این که آقایان ما الان دارند بیکره در روایات زیاد به معنای حرمت است، توجه نشده. اصلا بیکره را به معنای حرمت در سنن به کار می بردند. اگر سنت بود، به جای حرمت یحرم را در ما حرم الله به کار می بردند. لذا در آن روایت دارد که انما الحرام ما حرم الله فی کتابه، اینها ملتفت نشدند معنای روایت را. بنایشان این بود که حرام را در جایی که کتاب باشد به کار ببرند. اگر این حرام، به سنت رسول الله (ص) بود یک. خوب دقت کنید. دو: به استظهار از مجموعه ادله هم بود بیکره به کار می بردند. این دو تا نکته.

س: تقسیم به احکام خمسّه بود کراهت واجب؟

ج: طبعا چرا دیگر. چون دارد نهی عن رسول الله (ص) عن اشیاء نهی اعافه. نهی اعافه یعنی مکروه. آن هم بود چرا.

البته در تشخیص اختلاف پیش می آمد. یکی می گفت اینجا نهی اعافه است. یکی می گفت نهی الزام است. این بود اختلاف بود.

س: بنا را کجا گذاشته؟

ج: کی آقا گذاشته؟

س: بیکره را در سنت به معنای

ج: خب دیگر حالا این را ما در بحث های دیگر گفتیم حالا به شما آدرس بدهیم، در این کتاب رساله ام شافعی آمده، در کتب اهل سنت

آمده است. که فقها، این که حدیث مبارک صحیح به نظرم محمد بن مسلم است. در باب اطعمه و اشربه دارد. انما الحرام ما حرم الله فی کتابه ولكن السلف کان یعافون الاشیاء فنحن نعافا. این که صحیح هم هست در روایت ما. اما این را بعضی بد فهمیدند گفتند نه هر چه

در کتاب است حرام است. اگر در کتاب نبود دیگر حلال است. این نیست مراد. این را بد فهمیدند چون بد فهم شده، دیگر حالا اگر بخواهم شرح بدهم کمی طول می کشد. در کتب اهل سنت نگاه نکنید این به عنوان یک اصطلاح فقهای متعارف بود.

به هر حال فعلا، و ما هم داریم، مثلا کان علی یکره فلان، در باب ربا است، در باب معامله است. بعد حضرت می فرماید و ما کان علی یکره الحلال؛ علمای ما به این تمسک کردند. برای اینکه یکره به معنای ... درست است این مطلب نه اینکه حالا. چون این مصطلح بود، یک مصطلحی بود که ... آن وقت گاهی از این ما تعبیر مثلا به الان زمان ما احتیاط وجوبی می کنیم. مثلا در باب جمع بین اختین در باب ملک، چند تا شاید سه موردش را من جمع کردم، حالا چون دیگر می گویم وقت مساعد این کارها نیست، از حضرت سوال کردند، می فرماید احلتها آیه و حرمتها آیه و انا و اهلی انزه نفسی عنها؛ این انزه فقط مسئله احتیاط نیست. می خواستند توضیح بدهند این یک استظهاری است که ما جانب حرمت را استظهار می کنیم. لکن چون این مناقشه می شد حالا صحابه یا غیر صحابه که چرا این جور گفتید، چرا این جور شد، این تعبیر را به کار می بردند.

لذا این تعبیر را که تا آن زمان می خواندند، راحت می فهمیدند یک چیز جدیدی نبود.

پس بنابراین ما نحوه سنت داریم. این روشن شد یا نه؟ یکی آن جایی که روایت صریح از رسول الله (ص) هست. تصریح صریح، مثل همین رکاز خمس. دو: یکی که از مجموعه ادله استظهار می کرد. لذا بنای علمای اسلام این شد. اگر این کار را فقیه می کرد، مجتهد می کرد، یا به تعبیر بعضی حاکم می کرد، این قابل قبول بود. این تعبیر را به اصطلاح ماها یک بچه طلبه ای مثل بنده می کرد، می گفتند نه آقا قابل قبول نیست. این مطلب را. یعنی این مطلب را این که می گفتند للمصیب اجران و للمخطیء اجر واحد، قبول می کردند، ان الحاکم اذا اجتهد، این را به پیغمبر (ص)، حدیثش به عبارت اصولی ها بیشتر شبیه است تا به عبارت پیغمبر (ص).

در کتاب صحیح بخاری عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله (ص) عن النبی قال ان الحاکم اذا اجتهدت فعسا فله اجران و ان اخطیء فله اجر واحد؛ به ذهنم عبارت اصولی بیشتر می آید، حدیث پیغمبر (ص) نمی خورد. جعلیات خودشان است.

علی ای حال کیف ما کان ما چون این حرف را قبول نداریم کلا. به هر حال وارد بحث تا اینجا بیشتر نمی شویم.

پس بنابراین اگر ما فرض هم بگذاریم که غنائم یعنی غنایم دار الحرب، حالا فرض بگذاریم. چرا؟ چون امثال قرطبی هم دارد که الغنیمه فی اللغة مطلق الفائده، دارد در تفسیر قرطبی نگاه کنید، شعر هم آورده ایشان. شعر عربی هم آورده که غنیمت مطلق فایده است، مراد جنگ نیست.

..... حالا آن عرض می‌کنم چون نمی‌خواهم وارد بحث خمس و تحلیل مطلب بشوم. آن را که ما الان می‌فهمیم، در جنگ هم همین طور است. چون شخص زحمت خودش را می‌کشد، خون دل می‌خورد. آن وقت می‌آمدند این جهت را غنیمت، یعنی به عبارت دیگر لفظ غنیمت را در هبه به کار نمی‌بردند. پولی که بدون کار و بدون کوشش باشد. ظواهرش را که جمع می‌کنیم که عرض کردم فعلا دیگر جایش اینجا نیست، اگر کوششی به کار برده می‌شد، زحمتی کشیده می‌شد، مالی درآورده می‌شد، آنوقت آن مقداری که به ازای زحمت بود استثناء می‌کردند، آن زائدش می‌شد غنیمت.

لذا این بحث همیشه مطرح بود که این زائد مال جامعه است اصلا. مال فرد نیست. شما اگر در جامعه باشید، این زائده دارید، اگر در حالت فردی نباشید ندارید. این تفکر کمونیستی یا بعدها سوسیالیستی، اصلا تفکر کمونیستی بر این اساس است. می‌گوید آن زائدی که ما به الازاء نیست این کلا باید به جامعه برگردد. یک عبارت عربی هست من کل حسب طاقته، یا حسب طاقته و لكل حسب حاجته؛ هر فردی آن مقدار که نیرو دارد باید کار بکند، آن مقدار که حاجت دارد باید بردارد. آن بقیه‌اش مال جامعه است باید... خود لفظ کمونیست یعنی اشتراک دیگر، جامعه اجتماعی. این لفظ کمونیسم، یعنی این خودش یک بحثی در تاریخ اقتصاد در تاریخ بشر کلا، تفکراتی که می‌رفتند روی تفکرات سوسیالیستی یا کمونیستی آن تفکرات در اساس روی این قسمت بود، این پول بلا ازاء، بلا عوض. چون می‌گفتند این پول در اثر اجتماع درست شده، پول را باید بدهید به جامعه. حق نداری تو تصرف بکنی. این پول و در حقیقت منشأ درآمد در زندگی بشر، حالا بعضی جاهایش به طاغوت می‌کشد، این پول است. این پول منشأ درآمد است. چون او زحمتش را کشیده مابه الازایش را هم برداشته، اینها زیادی است.

در روایات ما دارد که لذا در یک روایت دارد ان الله من علیکم بال خمس، یا تفضل علیکم بال خمس؛ چون در بحث لا ضرر مرحوم شیخ هم دارد که بعضی احکام ضرری هستند مثل خمس. اینها می‌گویند احکام ضرری است، روایت دارد که ان الله تفضل علیکم، شکر خدا را بکنید که همین خمس را گرفته، و الا کمونیست می‌آیند کلش را می‌گیرند. همه پنج تا را می‌گیرند، نه یک پنجم. صد در صد زیادی را می‌گیرند.

این تفضل علیکم، و راست هم هست واقعا خوب. این بالاخره الان در نظامهای مالیاتی مثلا فرض کنید بعدها در اسلام عرض کردیم دیروز عشر را برداشتند، عمر عشر را در تجارت خارجی قرار داد. یعنی از دکان‌ها عشر نمی‌گرفت. اما شما مالی را بر می‌داشتید از حجاز از مدینه عراق می‌بردید، بین عراق و حجاز فاصله، و اولش هم خیلی به صورت همچین ابتدایی بود. طنابی گذاشته بودند. یک طناب. هر

یک انسانی که می خواهد رد بشود، از این طناب رد بشود، یک پولی از او می گرفتند، همین عشر، چقدر اموالت است؟ اموال این قدر است، عشر اموال از او می گرفتند و از طناب رد می شد.

و لذا در این کتاب الاموال ابو عبید دارد از عبدالله بن مسعود است یا از مسروق است، که کان یکره عمل حبل، اصحاب الحبل، قال لا اکول من اصحاب الحبل، حبل یعنی طناب. این طناب یعنی گمرک؛ در این اصطلاح یعنی گمرک. چون در آن زمان الان هم بعضی گمرکات زنجیر هست دیگر، زنجیر را بر می دارند ماشین رد می شود. در آن زمان به صورت طناب بود. این کلمه حبل که در اینجا به کار برده شده، این مراد گمرک است.

خب اینها توجیهشان این بود. ما از مدینه تا عراق می خواهیم برویم بالاخره سرباز می گذاریم، نیرو می گذاریم، امنیت طریق می کنیم، جلوی دزدها را می گیریم، این به ازای این باید پولی گرفته بشود. شما دارید تجارت می کنید، درآمد دارید، دقت می کنید؟ به ازای این کاری که ما انجام می دهیم، تمام فلسفه های این که الان دولتها مالیات می گیرند، همین دیگر نکته اش همین است. ما برای شما توفیر می کنیم، برای شما چنین می کنیم، در بعضی از این کشورهای اروپای شمالی قانونا هر چهارده تا خانه باید یک دانه پارک داشته باشند. خب می گوید این جور تأمینات برایتان، راحتی و آرامش ایجاد می کنیم. این باید پول را خودتان تأمین کنید. این پولی است که جامعه به شما می دهد.

و لذا در بعضی از جوامع اروپایی در بعضی از مشاغل تا شصت درصد هم مالیات دارند. مثل اساتید دانشگاه که سهم های بالا می گیرند و کار کمتری، تولیدشان کمتر است.

علی ای حال کیف ما کان نمی خواهیم وارد بحث این قسمت مالیات بشوم.

سرش در حقیقت این است. امام (ع) می فرماید ان الله تفضل علیکم بالخمس، یا من علیکم بالخمس؛ شما یک پنجمش را بدهید، این یعنی بیست درصد. اینها را ما بگوییم مجهول المالک و فلان و... اینها اصلا در دنیای اقتصاد خیلی حرف های عجیب و غریبی است.

علی ای حال کیف ما کان عرض کردیم این مطلب خمس ریشه های تاریخی اش را عرض کردیم. پیغمبر اکرم (ص) از سال دوم هجرت گرفتند و عرض شد من در جایی دیدم، اگر آقایان بعد پیدا کردند به من بگویند، چون بعد پیدا نکردم، هر چه گشتم خودم پیدا نکردم که خود جنگ بدر را هم پیغمبر (ص) تخمیس فرمودند و غنایم جنگ بدر صد هزار درهم بود. سابقا هم اینجا عرض کردم ما تا آن جایی که الان خبر داریم، بزرگ ترین غنیمت همین است. در کل جنگهای پیغمبر (ص) همین مال بدر است. که صد هزار درهم بود که بیست هزار درهمش را پیغمبر اکرم (ص) گرفتند. یک روز دیگر هم به مناسبت از تاریخ مدینه عمر بن شبه نقل کردیم. فعلا جای دیگر هم ندیدیم. که

قبل از وفاتشان هشتصد هزار درهم از بحرین برای ایشان آمد. آن پول هنوز وجهش هم ما نمی دانیم چه بوده و پیغمبر (ص) در فکر بودند که یک بیت المال قرار بدهند لکن فوت کردند.

ظاهرا یک بار دیگر هم عرض کردم ظاهرا در قصه ثقیفه این پول خرده شده است. این بحث فدک را مطرح می کنند، به نظر برای رد گم کردن بوده اصل پول آن بوده، آن هشتصد هزار درهم بوده که اسمش هم نیست. نه اینکه حالا معلوم شود چه کار کردند.

به هر حال اگر بنا بشود مثل جنگ بدر که بزرگ ترین غنیمت در تاریخ پیغمبر (ص) است و آن صد هزار درهم کل باشد، هشتصد هزار درهم خب خیلی مال فوق العاده ای حساب می شود. خیلی غیر طبیعی حساب می شود.

علی ای حال کیف ما کان آنچه را که ما الان می فهمیم ظاهرش ظاهر آیه مبارکه (فاعلموا انما غنمتم فان لله خمس) عرض کردم این شش تا عنوان که در آیه خمس است، بعینه در آیه فیء هم هست. ما افاء الله علی رسوله، این بعینه همین شش تا است. در فیء هم همین شش تا است. و لذا هم مشهور بین مسلمانان این شد. البته عده ای مخالف هستند که فیء کلا لرسول الله (ص). فیء کلا. در مقابل رأی دیگری بود که فیء هم مثل غنائم یخمس. در فیء دو رأی بود. یک رأی اینکه فیء یخمس مثل غنائم، چطور غنائم تخمس، اما یک رأی هست قائل دارند اهل سنت همه شان نه. اما در فقه شیعی غنائم تخمس، فیء کله لرسول الله (ص). این روایت صحیح عبدالله بن سنان انما الخمس فی الغنائم الخاصه، مراد این بوده است. این را آقایان توجه فرمودند. یک سند دیگر هم حدیث دارد که ضعیف است. و اما الفیء و کله لرسول الله (ص). یکی از مشکلات کتاب خمس این روایت است. انما الخمس فی الغنائم الخاص. این کلمه خاص در مقابل فیء است. اینقدر بحث کردند بحثهایی که به نتیجه درستی نرسیده است.

حدیث تقطیع شده بر اثر تقطیع این مشکل را درست کرده است.

پس بنابراین فیء را و عجیب این است که ما چون آیات دیگر داریم مثلا انما الصدقات للفقراء، هشت تا موردی که در صدقات است، با خمس یکی نیست، اشتباه نشود. مثلا فقرا و مساکین توش هست، عاملین علیها توش هست، ابن السبیل، ابن السبیل توی خمس هم هست، توش هست. سهم سبیل الله توش هست، غانمین توش هست، اینها توی سهم خمس نیستند. این فقط توی سهم صدقات است. مولفة قلوبهم توش هست که در باب خمس نیست.

اما آن که در قرآن در هر دو سهم واحد است خمس و فیء است. فقط یک فرق دارند که من احتمال می دهم در آن هم نکته های فراوانی باشد. در آیه خمس فان لله خمس، این کلمه خمس بعد از الله آمده، و لرسوله و لذی القربی و الیتامی و المساکین الی آخر... لام سه بار تکرار شده، الله و رسول و ذی القربی.

در آنجا در آیه فیء ما افاء، فله و لرسوله و لذی القربی، دیگر فاصله نشده، لله و لرسول پشت سر هم آمده است. به لحاظ لفظی عرض می کنم حالا در تفسیر چه کار باید کرد دیگر من فعلا وارد بحثش نمی شوم. به لحاظ لفظی در آیه خمس سهم اول که لله باشد، از آن پنج تا جدا شده است. با کلمه خمس، فان لله خمس. اما در آیه فیء همه شش تا پشت سر هم آمده است. چیزی فاصله بینشان نیست. عین همدیگر هم هستند. سهم صدقات هم نیست.

علی ای حال کیف ما کان دیگر فعلا این قسمت هایش باشد در محل خودش. آن وقت آنچه را که ما عملا از رسول الله (ص) دیدیم، خمس را در این سه مورد مصرف کردند. که ظاهرا بقیة الله (ع) هم اگر باشند، یعنی اگر حضور خارجی داشته باشد، حضوری که ما خدمتشان برسیم، حضور خارجی که دارند، بله، اگر بشود خدمت ایشان، ظاهرا همین سه مورد است. یکی مصرف داخلی خودشان بوده، غذایی چیزی برای زنها و بچه ها و اینها. دومش بعضی از گرفتاری هایی که برای دنیای اسلام پیش می آمده، میهمانی کسی می آمده و نبوده از خمس می دادند، یا مثلا هدیه ای می خواستند بدهند، کاری می خواستند بکنند. سوم هم ذی القربی که سهم خاندان رسالت بوده است.

س: این لا لله و للرسول و لذی القربی این چه را می رساند؟ تملیک است یا اختصاص است؟

ج: دیگر حالا عرض کردم چون بنا نداریم وارد تمام بحث هایش بشویم

س: اگر تملیک باشد مال شخصی پیغمبر (ص) و امام (ع) می شود.

ج: مال شخصی خدا هم می شود دیگر آن هم اولش الله دارد

س: خب اگر نه اختصاص باشد، همان مال منصب امامت و ...

ج: خب حالا عرض کردم دیگر حالا آن نکاتش باشد جای خودش.

از آن که عملا در سیره پیغمبر (ص) دیدیم تطبیقا للآیه، اختلاف ما با اهل سنت در آیه خمس در چند جهت است که نمی خواهم بگویم. یعنی وقتش مساعد با این بحث نیست. بر سر کلمه ذی القربی هم بود. آنها ذی القربی را به حاکم می زدند. این که نقل شده که عثمان

آفریقا را که فتح کرد، خمسش را به مروان داد، پانصد هزار درهم. که یکی از اشکالات بر عثمان که منجر به قتلش هم شده بیچاره همین بود. که چرا خمس را خمس آفریقا را به مروان بن حکم فقط دادی؟ دقت می کنید؟ این خمس را آنها ذی القربی را ذی القربای حاکم گرفتند. ما در فقه شیعه ذی القربی را محدود گرفتیم به عترت، یعنی محدود شده به امام معصوم (ع). دیگر حالا بقیه فرق هایش را که من مطلبی که ایشان فرمودند.

یکی اینکه سهم الله سهم دارد یا الله سهم ندارد. تشریفاتی صرف است الی آخره. دیگر من وارد این بحث نمی خواهم بشوم. این که داده می شد، عملاً این بود. یکی مصرف شخصی خودشان بود. یکی از بعضی از گرفتاریهایی که برای جامعه اسلامی پیدا می شد. یکی هم به خاندان رسالت. که مشهور شد به سهم سادات و مشهور شد به عنوان به اصطلاح چیز، به اصطلاح به سهم سادات، آن سه تایی اخیر است، ذی القربی هم به عنوان سهم امام (ع)، یعنی سهم الله و سهم الرسول را به ذی القربی دادند، آن سه تایی دیگر هم جزو خاندان رسالت گرفتند، نه مطلق فقیر و به اصطلاح ابن السبیل. و الیتامی المساکین و ابن السبیل، سه سهم آمده، مطلق نگرفتند. خصوصاً خاندان رسالت گرفتند.

این چیزی است که ما الان در می آوریم. این دیگر مجهول المالک نیست، و ظواهر ادله که دیگر چون بحث اینجا تمامش می کنیم این است که همین سه منصب داده شده به فقیه. یعنی منتقل شده. فقط آن سهم مصرفی خودش احتمالاً جزو سهم به اصطلاح ذی القربی باشد. یعنی جزو نه معذرت می خواهم جزو سهم به اصطلاح آن گرفتاریهایی که برای جامعه پیش می آید، مشکلاتی که برای جامعه پیش می آید.

س: مسائل شخصی شامل داماد و اینها هم می شود دیگر

ج: شامل چه آقا؟

س: شامل داماد، مثلاً این جور چیزها

ج: این که الان قدر متیقنش است.